

تثبیت امنیت در شرق ایران و توسعه فرهنگی در دوره

امیران اسمعیل و نصر سامانی

بشری دلریش

استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک

چکیده

با سقوط امپراتوری ساسانی (۶۵۲م) و به هم ریختگی مرزها، فرصت مناسبی برای ده‌ها قبیله ترک فراهم آمد، تا بار دیگر به شکلی مؤثر در خراسان و به ویژه ماوراءالنهر تاخت و تاز کنند. تهدیدات بالفعل و بالقوه و گسترده‌گی خطوط استقرار آنان در ثغور دارالاسلام، سیمای نظامی به شرق امپراتوری بنی امیه و سپس بنی عباس بخشید، تا جایی که همواره کارگزاران نظامی درجه اول آنها در کنار انبوهی از داوطلبان مسلح در وضعیت آماده‌باش کامل نظامی مراقبت اوضاع را برعهده داشتند. از سویی، مناطق شرقی ایران به دلایلی، از جمله دوری از مرکز دارالخلافه و عدم نظارت شایسته بر عملکردهای حکام آن، همواره محل خیزش قیام‌ها و شورش‌های دینی، سیاسی و اجتماعی چون قیام خونخواهان ابومسلم و خوارج بوده است.

در این مقاله، با استناد به منابع، سعی می‌شود به دو پرسش زیر پاسخ داده شود:

۱. شکوفایی فرهنگی عصر سامانی، با توجه به آشفتگی‌های دو قرن اول هجری، مبتنی بر چه علل و عواملی بوده است؟

۲. در این گستره، سامانیان تا چه حد وامدار دستاوردها و میراث‌های نظام‌های سیاسی پیش از خود بوده‌اند؟

در این پژوهش، علاوه بر تبیین اوضاع ناامن نواحی شرقی ایران در دو قرن اول هجری، به تکاپوهای طاهریان (۲۰۶-۲۵۹ق.) و صفاریان (۲۴۷-۳۹۳ق.)، به عنوان اولین حکومت‌های ایرانی بعد از اسلام در شرق، در راستای تحقق امنیت توجه شده و بر نقش محوری امیراسماعیل در همین عرصه به عنوان بنیانگذار واقعی

سلسله بزرگ سامانی (۲۷۹-۳۸۹ق.) تأکید شده است. در خاتمه، بر این نکته پافشاری شده است که تحقق عصر طلایی عهد سامانی که به‌ویژه در دوره زمامداری امیرنصر بن احمد با ظهور رجال فرهنگی چون رودکی میسر می‌شود، در درجه اول مرهون استقرار تدریجی «امنیت» به‌عنوان شالوده اساسی ترقی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، میراث گراندتری بوده است که از زمان تشکیل حکومت طاهری تا زمان امیراسماعیل سامانی مقدمات آن فراهم شده بود.

سیمای نظامی شرق ایران

فروپاشی امپراتوری ساسانی در گستره اراضی پهناور خراسان و ماوراءالنهر، بیش از هر چیز، امنیت را به‌عنوان رکن برجسته اعتلای حیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به محاق تزلزل و سستی سوق داد. ترکان با تاخت و تازهای مستمر خود در خطوط مرزی طولانی خراسان و ماوراءالنهر، مهلک‌ترین ضربه را به امنیت وارد ساختند. قابل ذکر اینکه ترکان از اواسط قرن ششم میلادی، بنا به دلایلی، از جمله اقدامات تهاجمی و دفاعی چینیان و تحت تأثیر کشمکش‌های قبایل آسیای میانه، در مرزهای شرقی امپراتوری ساسانی استقرار یافته بودند، اما به‌رغم پاره‌ای قدرت‌نمایی‌ها، به‌علت اقتدار و تدبیر شاهان ساسانی، به‌ویژه انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م.)، و نیز به‌دلیل نزاع‌های داخلی که به تجزیه قدرت آنان منجر شد، به تدریج از تکاپوهای نظامی بازماندند (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۴۹۵-۴۹۷؛ رضا، ۱۳۶۵: ۹۳-۸۸ و ۲۰۳-۲۰۰).
با حمله و استقرار اعراب مسلمان و به‌هم‌ریختگی مرزها، فرصت مناسبی برای قبایل متعدد ترک فراهم شد تا بار دیگر به‌شکلی مؤثر در خراسان و ماوراءالنهر تاخت و تاز و غارت کنند. خطر اتحاد ترکان با چین و یا خاندان‌های بومی معارض با اعراب، در کنار تاخت و تازهای مکرر آنان به مناطق تحت امر اعراب مسلمان، تهدیدات بالفعل و بالقوه آنان را به‌خوبی نمایان می‌ساخت. (فرای، ۱۳۷۵: ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵؛ فرای، ۱۳۶۵: ۳۷ و ۴۳-۴۱؛ بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱، ص ۴۳۰-۴۰۸)

تثبیت امنیت در شرق ایران و توسعه فرهنگی... ۱۵۹

باری؛ با گستردگی خطوط استقرار ترکان، سرحدات شرق امپراتوری بنی‌امیه و سپس بنی‌عبّاس لاجرم سیمای نظامی می‌یابد. از گزارش یعقوبی — مورخ و جغرافی‌نگار برجسته — که مقارن اواخر سلسله طاهری، اوضاع و احوال خراسان و ماوراءالنهر را توصیف و تبیین می‌کند، هم می‌توان اوضاع به‌مراتب ناگوارتر و بحرانی‌تر قبل از استقرار حکومت‌های طاهری، صفاری و سامانی را در این ولایات پهناور به‌خوبی دریافت و هم می‌توان از نقش مؤثر این سلسله‌ها در تعمیق تدریجی امنیت به‌عنوان زیرساخت هرگونه ترقی و تعالی وقوف یافت. وی هنگام گفت‌وگو از مرو، مجال می‌یابد تصویر دقیقی از ناامنی‌ها را به‌نمایش بگذارد:

از سرخس بر جاده اصلی تا مرو شش منزل راه است... و این منازل در میان دشت و بیابان واقع است و هر منزلی از آنها دارای دژی است که اهل آن منزل از تعرض ترکان در آن متحصن می‌شوند، چه بسا که ترکان بر بعضی از این منازل شیخون زنند. (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۵۵، ۶۹، ۷۱)

یعقوبی ضمن سخن از تاخت و تاز ترکان به سمرقند، از این شهر با عنوان «گلوگاه ترک» نام می‌برد. علاوه بر آن، هنگام توصیف شهر چاچ، از موقعیت تدافعی و تهاجمی این شهر و سایر شهرهای خراسان و ماوراءالنهر درمقابل ترکان چنین یاد می‌کند:

آن همان شهری است که جنگ با ترکان از آنجا به‌انجام می‌رسد... و ماورای آن، بلاد شرک است و عموم بلاد ترک که خراسان و سیستان را احاطه دارد. «ترکستان»... به سرزمین خراسان احاطه دارند و (ترکان) از هر ناحیه می‌جنگند و با آنها جنگ می‌شود، چنان‌که ولایتی از ولایات خراسان نیست مگر آنکه با ترک‌ها می‌جنگند و ترکان از هر صنفی نیز با آنان جنگ می‌کنند. (همان)

از گزارش‌های اصطخری — جغرافی‌نگار قرن چهارم — نیز می‌توان دورنمای اوضاع وخامت‌آمیز ماوراءالنهر و خراسان را تا پیش از استقرار سلسله‌های طاهری، صفاری و سامانی به روشنی لمس کرد:

اما در قوت و شوکت در غزوات و محاربات مانند ایشان کسی نشان نداده است؛ جهت آنکه در تمامت حوالی و نواحی ماوراءالنهر کفار اقامت دارد و پیوسته این قوم با ایشان محاربت و مقاتلت می‌کنند و همه روز به ساز و آلت حرب و سلاح شوری (سلحشوری) و مانند این مشغول می‌باشند و آنچه در میانه این اقلیم تا اسپجباب است تمامیت از حساب این دیار است و درین مسافت اتراک اقامت دارند و ... در مخاصمت و محاربت و زور و قوت هیچ قومی مانند ترکان نیست و تمامیت شهرهای ماوراءالنهر مانند ثغری است که پیوسته بر روی ترکان در محاربت مقاومت می‌نمایند و ایشان را خاسر و مقهور می‌گردانند و نمی‌گذارند که ایشان را در دارالاسلام مدخلی باشد... چنان شنیدم که به شاش و فرغانه از ساز و آلات حرب، هر یک را چندان باشد که در هیچ ثغری از ثغور ... چندان نمی‌باشد؛ چنان که یک مرد را از رعایا بیرون از سلاح و آلت حرب از صد اسب تا پانصد اسب می‌باشد. (اصطخری، ۱۳۷۳: ۳۱۲-۳۱۱؛ نیز جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۹)

ابن حوقل - دیگر جغرافی‌نگار برجسته همین قرن - نیز بر این موضوع بدین سان

صحه می‌نهد:

برای مسلمانان، جنگ گاهی دشوارتر و مهم‌تر از جنگ گاه با ترک نیست و مردم ماوراءالنهر در برابر ایشان‌اند و بلاد اسلام را از خطر تجاوز آنان حفظ می‌کنند. سراسر ماوراءالنهر، مرزهای ترکان است که آماده جنگ‌اند و (ترکان) مردم آنجا را صبح و شام تهدید می‌کنند... (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۹۷)

بدیهی است با توجه به حجم گسترده مخاطرات، بخش اعظم توش و توان مادی و معنوی ساکنان این سرزمین‌ها صرف تحقق ناکامانه امنیت می‌شد؛ و در چنین فضایی، چرخ زندگی جز در محدوده ارزش‌ها و نیازهای روزمره به حرکت در نمی‌آمد. تعمق در گزارش اصطخری درباره ساخت استحکامات عظیمی از سوی «عبدالله بن حمید» - از عمال عباسی در نیمه قرن دوم هجری در خراسان و ماوراءالنهر - گواهی مناسب از هزینه کردهای چشمگیر مادی و معنوی در عرصه مقابله با خطر ترکان به دست می‌دهد:

عبدالله بن حمید دیواری عظیم استوار ساخته است از کوهی که در آن ناحیت است و آن را «سافلغ» می‌خوانند و آن دیوار تا به وادی شاش می‌کشد و این دیوار مانع

است کفار را آمدن بدین دیار، چون کسی به مقدار یک فرسنگ از این دیوار بگذرد خندقی بزرگ او را معارض می‌شود و آن خندق تا وادی شاش می‌گذرد. (اصطخری، ۱۳۷۳: ۳۵۸؛ مقایسه شود با بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱، ص ۳۸۵)

ششکین - باستان‌شناس روسی - بر مبنای مطالعه بقایای دیوار، طول این دیوار را دویست و پنجاه کیلومتر برآورد کرده است. (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۲۵ - تعلیقات؛ نیز فرای، ۱۳۶۵: ۴۸)

به گزارش نرشخی، با انتخاب «ابوالعباس فضل بن سلیمان» به امیری خراسان بزرگ در سال ۱۶۶ هـ. ق.، «وجوه و مهتران و بزرگان بخارا به نزدیک او رفتند و... گفتند که ما را از کافران ترک رنج است که هر وقت ناگاه می‌آیند و دیه‌ها غارت می‌کنند و اکنون به تازگی آمده‌اند و دیهه‌ها را غارت کرده‌اند و مسلمانان را اسیر کرده، برده‌اند...». ابوالعباس، پس از شور و ریزی، به امیر بخارا فرمان داد:

تا بخارا را باره زند چنان که همه روستاهای بخارا اندرون آن باره بود به شکل سمرقند تا دست ترکان به ولایت بخارا نرسد. (نرشخی، ۱۳۶۳: ۴۷)

علاوه بر ساخت باره و حصار، حکام و مردم ماوراءالنهر و خراسان با قبول هزینه‌های سنگین به ساخت صدها رباط یا پاسگاه مرزی در امتداد مرزها اهتمام ورزیدند. به گفته طبری، در سال‌های آغازین قرن دوم هجری، نخستین رباط به دست «اشرس» نامی از کارگزاران بنی‌امیه در شرق بنا شد تا سپاهیان و داوطلبان پیکار در آن استقرار یابند (طبری، ۱۴۱۱ ق. / ۱۹۹۱ م. : ج ۴، ص ۱۲۷). منابع جغرافیایی قرن سوم و چهارم، از کثرت رباط‌ها در مناطق شرقی خبر می‌دهند:

وقتی اتفاق افتاد که رباط‌های ماوراءالنهر شمرده آمد، از عده ده هزار بیش بود و درین ده هزار چون رونده فرود آید، مایحتاج او از طعام و علف و چهارپای و پوشش شب بی‌هیچ تردد و مطل (معطل) حاضر کنند. (اصطخری، ۱۳۷۳: ۳۱۱؛ جهانانی، ۱۳۶۸: ۱۷۹؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۹۶)

علاوه بر مخاطرات و تهدیدات مستمر ترکان، نفس گسترده‌تری ارضی امپراتوری بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس، به نوع دیگر عرصه نظارت و مراقبت کارآمد و ثمربخش

را در نواحی شرقی دچار ضعف و سستی می‌ساخت. این عامل با توجه به دوری فوق‌العاده دمشق و سپس بغداد به‌عنوان تختگاه این امپراتوری‌ها، بیش از پیش از «حساسیت»، «ضرورت» و اولویت مسائل شرق می‌کاست. از سویی، بخش‌های هنگفتی از توش و توان نظامی بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس معطوف مقابله با مخاطرات ملموس‌تر و عینی‌تر، یعنی جدال با امپراتوری روم، می‌شد که خود به‌گونه‌ای دیگر کار به‌دستان این دو قدرت را از توجه جدی‌تر به شرق باز می‌داشت. علاوه بر اینها، عمال و کارگزاران اعزامی از دمشق و بغداد نیز اغلب به‌علت غیربومی بودن و یا تعویض سریع و زود هنگام، حتی اگر در عرصه اخاذی و غارت تکاپو نمی‌کردند، آن شور و شوق لازم را جهت تحقق امنیت از خود بروز نمی‌دادند.

از رهگذر همین اوضاع نابسامان است که شرق ایران از کانون‌های اصلی حضور عناصر ناراضی می‌شود. نهضت بنی‌عباس با همه شعارها و دعاوی هوش‌ریا، عملاً بر عمق و ابعاد ناامنی بیشتر دامن می‌زد. از دستورالعمل لازم‌الاجرای ابراهیم — امام نهضت عباسی — به ابومسلم می‌توان بر ابعاد خونین و ویرانگر نهضت بنی‌عباس آگاهی یافت:

اگر می‌توانی در خراسان، عربی را زنده‌نگذاری، چنین کن! هر پسر بچه‌ای را که به سن پانزده سال رسیده است و در کار او مشکوک هستی، او را از میان بردار. (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۰: ۳۴-۳۱)

ابراهیم در فرمانی دیگر، قاطعانه اعلام می‌دارد که ابومسلم در راستای تحقق پیروزی نهضت مجاز است تا هر خشک و تری را با هم بسوزاند:

هر کس را در کار او شک و ریبی دیدی، او را به قتل برسان. (همان، ص ۳۵۳)
با چنین مشروعه‌یتی، ابومسلم آماری سخاوتمندانه از خونریزی و کشتار تدارک می‌بیند. یعقوبی مورخ، قول بهت‌آمیزی را از خود او پیرامون کشتارهایش نقل می‌کند:

کسانی که دست‌بسته با شمشیر کشته‌ام جز آنان که در جنگ کشته‌ام، نگریستم و آنان را صد هزار نفر یافتم. (یعقوبی، ۱۳۶۸: ج ۲، ص ۳۵۳)

عنوان طعن آمیز «ابومجرم» برای ابومسلم، و لقب رسمی «سفاح» به معنای «خونریز» برای ابوالعباس عبدالله جانشین ابراهیم امام و اولین خلیفه آل عباس، آشکارا حجم کشتارها و ناامنی‌های حاصل از جابه‌جایی دو نظام حکومتی بنی‌امیه و بنی‌عباس را گواهی می‌دهد. عرصه کشتارها چنان توجیه‌ناپذیر می‌نمود که شریک بن شیخ‌نامی اندکی بعد از استقرار حکومت بنی‌عباس، با استدلال زیر علم عصیان برمی‌افرازد:

ما با آل محمد بیعت نکرده‌ایم که خون‌ها را بریزیم و به غیر حق عمل کنیم.

حاصل سرکوب نهضت وی این شد که بخارا که بعدها در اواخر قرن سوم به عنوان پایتخت سامانیان زبانزد خاص و عام شد، به سال ۱۳۳ق. سه شبانه‌روز در آتش سوخت. (همان، ص ۳۶۲؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶-۸۹)

قتل ابومسلم (۱۳۶ق) توسط خلیفه منصور، هزینه‌های تغییر نظام بنی‌امیه به بنی‌عباس را دوچندان ساخت. مدعیان راستین یا متظاهر خونخواهی او در شرق، نظیر المقنع، اسحاق ترک، سنباد و استادسیس، ستیز و پیکار مجدانه‌ای با خلافت درپیش گرفتند. حاصل و پیامد این عصیان‌ها، چیزی جز کشتار و ناامنی نبود که با هرگونه رونق و اعتلای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تعارض داشت. گزارش ابوریحان بیرونی پیرامون عصیان چهارده‌ساله المقنع (۱۴۹-۱۶۳ق.)، تصویر دقیقی از نابودی جزء جزء شالوده‌های حیات اجتماعی را تداعی می‌بخشد:

از نهر جیحون بگذشت و به نواحی کش و کشف (نخشب) وارد شد و به خاقان کاغذی نوشت و او را به کمک خواست و مییضه و اتراک به دور او گرد آمدند و بر ایشان اموال و فروج را حلال گردانید و هر کس با وی مخالفت می‌کرد، بکشت... چهارده سال استیلا داشت. (بیرونی، ۱۳۶۳: ۶۱۵-۶۱۶)

مورخان، پیامدهای هولناک طغیان استادسیس را چنین ترسیم می‌کنند:

گویند حدود سیصد هزار رزم آور از «غزیه» از مردم هرات و بادغیس و کنج رستاق و سیستان و اطراف آن گرد آمدند، با بیل‌ها و تیشه‌ها در دست؛ و سرکرده ایشان استادسیس بود و بر همه خراسان چیره شد. ابوجعفر— خلیفه منصور —

خازم بن خزیمه را به مقابله ایشان فرستاد و او با ایشان کارزاری سخت کرد و در میدان جنگ نود هزار از ایشان را کشت و همگی را به هزیمت راند و دسته‌هاشان را پراکند و زنان و فرزندان‌شان را اسیر گرفت. (مقدّسی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۹۵۶؛ یعقوبی، ۱۳۶۸: ج ۲، ص ۳۷۳؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۵۲ به بعد)

فرایند تثبیت امنیت در شرق ایران

در وانفسای تاخت و تاز ترکان که تحقق امنیت را ناممکن می‌نمود، استقرار حکومت‌های طاهری و سپس صفاری و سامانی به‌عنوان عناصر بومی دلسوز و در عین حال فوق‌العاده نزدیک به کانون خطر، نویدی از تحقق امنیت بعد از دو قرن اغتشاش و آشوب بود. در میان دلایلی که برای استقرار طاهر (۲۰۷ هـ. ق.) از سوی مأمون خلیفه (۱۹۸-۲۱۸ هـ. ق.) در خراسان ذکر می‌شود، مأموریت خاص او برای مقابله با تاخت و تاز ترکان، جایگاه ممتازی داشت (طبری، ۱۴۱۱ ق. / ۱۹۱۱ م. : ج ۴: ۱۵۳). اینکه حرکت طاهر از بغداد به خراسان مقارن حمله ترکان به اشروسنه انجام پذیرفت، خطیر بودن مأموریت طاهر و اخلافش را در این عرصه گوشزد می‌کرد (همان، ج ۵، ص ۱۵۴). بلاذری، با عبارت زیر، توفیقات چشمگیری برای طاهریان در مقابله با ترکان بیان می‌دارد:

عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰ هـ. ق.) پسر خود طاهر بن عبدالله را به غزای بلاد غوزیه فرستاد و او موضعی را فتح کرد که پیش از وی پای احدی به آنجا نرسیده بود. (بلاذری، ۱۳۷۶: ۶۰۱)

صادرات مستمر بردگان ترک از ثغور شرقی به بازارهایی که به ضرورت‌هایی در منابع از آن یاد می‌شود، انعکاس دقیقی از تکاپوها و توفیقات آل طاهر در توقف تهاجم ترکان است (قدمه بن جعفر، ۱۳۷۰: ۱۴۱؛ ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۳۲-۳۱). گزارش «یعقوبی» - مورخ معاصر این سلسله - از نوعی سازماندهی دقیق در جهاد با کفار ترک و درآمدهای حاصل از آن حکایت دارد:

خراج خراسان در هر سال از همه نواحی، به جز خمس‌هایی که از مرزها به دست می‌آمد، به چهل میلیون درهم می‌رسید. (یعقوبی، ۱۳۵۶ / ۲۵۳۶: ۸۵)

تلاش‌های طاهریان در سرکوب آشوب‌های خوارج که مدت‌های مدید مناطق وسیعی را به‌ویژه در سیستان، خراسان و کرمان عرصه تاخت‌وتاز خود ساخته بودند، فوق‌العاده چشمگیر بوده است تا جایی که طلحه‌بن طاهر (۲۰۷-۲۱۳ هـ.ق.) در مصاف با خوارج زخم برداشت و علی‌بن طاهر جان بر سر این ستیز نهاد (میرخواند، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۵۳۵؛ یاقوت حموی، ۱۳۸۱: ج ۱، ص ۲۷۱؛ زرین کوب، ۱۳۶۸: ۹۹). سرانجام نیز حمزه خارجی از رهگذر تعقیب و گریزهای آل طاهر به سردمداری طلحه‌بن طاهر، بعد از سی سال تاخت‌وتاز بی‌وقفه از صحنه خارج می‌شود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۳ و ۲۹۸؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۸۲۵ و ۹۶۷؛ مقایسه شود با یعقوبی، ۱۳۵۶ / ۲۵۳۶: ۸۲؛ یعقوبی، ۱۳۶۸: ج ۲، ص ۴۷۵؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱۹۲؛ تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۹۲-۱۹۱، پاورقی). یعقوبی در مقام یک شاهد عینی در داوری زیر، از مساعی طاهریان به‌ویژه امیر عبدالله‌بن طاهر در ایجاد و بسط امنیت با قلع و قمع ترکان و خوارج خبر می‌دهد:

عبدالله‌بن طاهر چهارده سال در حکومت خراسان و مضافات آن با استقامت و کمال قدرت درحالی که کار همه بلاد روبه‌راه بود، بر سر کار ماند. (یعقوبی، ۱۳۵۶ / ۲۵۳۶: ۸۴)

همو در موضع دیگری بی‌گمان با نگاهی به دو قرن ناامنی و اغتشاش در شرق ایران از زمان فروپاشی ساسانیان، نقش عبدالله‌بن طاهر را در تأمین امنیت داخلی چنین بیان می‌دارد:

عبدالله‌بن طاهر خراسان را چنان منظم و رام و آرام کرده بود که هیچ کس چنان توفیقی نیافته بود و همه بلاد خراسان به فرمان وی درآمده و بی اختلاف حکم او را گردن نهادند. (یعقوبی، ۱۳۶۸: ج ۲، ص ۵۰۸)

وی کارنامه طاهر پسر عبدالله (۲۳۰-۲۴۸ ق.) را در سطوح مختلف ملکداری ستودنی می‌داند و تصریح می‌کند:

هجده سال درحالی که همهٔ امور روبه‌راه بود، حکومت خراسان را به‌دست داشت.
(یعقوبی، ۱۳۵۶ / ۲۵۳۶: ۸۴-۸۵)

بار سنگین استقرار امنیت از سوی طاهریان، با توفیقات چشمگیر در عرصهٔ مقابله با ترکان، خوارج و حتی نیروهای داوطلب مردمی با عنوان غازی یا مطوعه که خود از اسباب اغتشاش و ناامنی بودند، با سقوط آنان برعهدهٔ یعقوب لیث صفاری قرار می‌گیرد. در یکی از قدیم‌ترین گزارش‌ها دربارهٔ ظهور یعقوب، از مأموریت وی جهت تحقق امنیت چنین سخن می‌رود:

چون طاهر (بن عبدالله) وفات کرد و پسرش محمد که هنوز جوان بود، به حکومت رسید، جماعتی از «خوارج» و «جز آنان» در خراسان جنبش کردند و خارجیان چنان بسیار شدند که نزدیک بود بر سیستان مسلط شوند. پس یعقوب بن لیث — معروف به «صفار»، از دلیران و پهلوانان — بدان مهم قیام کرد و از محمد بن طاهر دستوری خواست تا داوطلبان را فراهم سازد و به جنگ خوارج رود. محمد وی را در انجام آن اذن داد و رهسپار سیستان شد و خوارج آنجا را راند و سپس به سوی کرمان پیش رفت و چنان کرد تا آنکه شهرها را از آنان پاک گردانید. (یعقوبی، ۱۳۶۸: ج ۲، ص ۵۲۶؛ مسعودی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص ۵۹۹؛ ابن اثیر، ۱۳۵۲: ج ۷، ص ۲۴۸)

یعقوب، علاوه بر قلع و قمع خوارج، مقابله با ترکان و کفار همجوار را وجههٔ عمل خود قرار داد. ایستادگی یعقوب در برابر رؤسای آنان چون رتبیل (زنبیل ۲۴۹هـ.ق.) و نابودی و اسارت هزاران نفر از آنها و تلاش او در مهار عیاران — نیروهای محلی سیستان — که با دستاویز استقرار نظم، در مواقعی خود در نظم و امنیت ایجاد اختلال می‌کردند، توفیقات وی را به‌روشنی مجسم می‌سازد. عمرو — به‌عنوان جانشین یعقوب — سلوک برادر را در ابعاد مختلف کم‌وبیش به کار بست. گزارش مؤلف گمنام تاریخ سیستان، تأییدی بر این ادعا است:

اما عمرو چون او برفت جهد کرد تا بیشتری از آیین و سیرت وی نگاه داشت و هزار رباط کرد و پانصد مسجد آدینه و مناره کرد دون پل‌ها و میل‌ها و کار خیر بسیار رفت بر دست وی و قصد بیش داشت که بدان نرسید و همت عالی داشت.
(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۶۲)

هنگامی که امیر اسمعیل سامانی، با غلبه بر عمرولیث (۲۸۷ق.) توفیق می‌یابد قدرت خاندان سامانی را از یک حاکمیت محلی به یک قدرت بزرگ تبدیل کند، میراث‌های گرانسنگ صفاری و در عین حال طاهری را در همه عرصه‌ها از جمله امنیت خودبه‌خود صاحب می‌شود. تسخیر طراز — پایتخت یکی از ملوک ترک (سال ۲۸۰ق.) — که آوازه آن در کل جهان اسلام پیچید، فقط یکی از دستاوردهای او در راستای تضمین امنیت مرزها بوده است (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۱۹-۱۱۸). غلبه او بر اتحادیه‌ای نیرومند از قبایل ترک که به سال ۲۹۱ق. با «عده غیرقابل احصاء» قصد یورش به ماوراءالنهر را داشتند، اوج توانمندی امیر را در تحقق امنیت در معرض دید همگان قرار داد (ابن‌العبری، ۱۳۷۷: ۲۱۴). لقب اهدایی «سالار غازیان» برای امیر اسمعیل (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۴: ۲۲۳)، هم ترجمان کوشش او در مصاف با اتراک و هم گویای قدرشناسی آحاد رعایا از وی در این صحنه خطیر بوده است. اصطخری از نقش منحصر به فرد امیر اسماعیل در مقابله با ترکان بدین سان یاد می‌کند:

با اتراک مخاصمت و جنگ پیوست و ایشان را خوار و مقهور گردانید تا قوت و هیبت و دبدبه و حشمت و عظمت او به حدود صین رسیده بود و ملوک اتراک ازو با خوف و ترس بودندی تا چنان شد که آنچه بر طرف اسلام بود، از شهرهای ترکان مثل دارالاسلام شده بود. (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۳۳)

البته از ذکر این نکته فوق‌العاده مهم نباید غفلت ورزید که در کنار مساعی سلسله‌های طاهری و صفاری و اقدامات چشمگیر امیر اسماعیل در مقابله با ترکان، به تدریج مسلمان شدن برخی قبایل ترک و تأسیس سلسله مسلمان قراخانی که به مثابه سپر بلا و مدافع اسلام کار مهار قبایل کافر ترک را عهده‌دار شدند، هم امنیت بیشتری را برای خطوط مرزی فراهم ساخت و هم در این عرصه از بار سنگین مسئولیت و تعهدات جانشینان امیر اسماعیل — به‌ویژه بعد از امیر نصر بن احمد — کاست. (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱، ص ۳۹۵ و ۵۴۷-۵۴۶؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۲۴۷؛ ساندرز، ۱۳۶۳:

پیامدهای تثبیت امنیت

موازی با استقرار تدریجی امنیت در سایه تشکیل نظام‌های سیاسی بومی و مسلمان شدن برخی قبایل ترک و تشکیل حکومت مسلمان قراخانی، زمینه‌های مساعد رونق حیات اقتصادی و فرهنگی در شرق ایران امکان‌پذیر می‌شود، و در این عرصه سامانیان از رهگذر میراث‌های وام گرفته از عهد طاهریان و صفاریان درخشش بیشتری می‌یابند. انعکاس این درخشش، به‌ویژه در گزارش‌های جغرافی‌نگاران ممتاز قرن چهارم، نظیر مقدسی، اصطخری و ابن حوقل، به‌خوبی امکان می‌یابد. در گزارش مقدسی، «نیشابور» که طاهریان، به‌علت مخاطرات ترکان، به جای مرو آن را پایتخت کرده بودند، به‌عنوان یک مادرشهر بی‌همتا در جهان بدین سان تصویر می‌شود:

خزانه مشرقین و تجارتخانه خاور و باختر است: کالایش به هر سو برده می‌شوند؛ پارچه‌هایش درخشش دارد و در عراق و مصر بدان خودآرایی می‌کنند؛ میوه‌ها از هر سو به آنجا آورده می‌شوند؛ مردم برای «دانش» و «بازرگانی» آنجا می‌آیند؛ دروازهٔ سند و کرمان و فارس و بارانداز خوارزم و ری و گرگان است.

همین جغرافی‌نگار در موضع دیگری می‌گوید:

شهری مهم و مرکزی آبرومند است که همپایه‌ای در اسلام برای «خواص» که در آن گرد آمده است، سراغ ندارم... فزونی دانشمندان و بزرگان... زندگانی مرفه و سودمند، بازارهای گشاد، خانه‌های بزرگ... مجلس‌های گرانقدر، آموزشگاه‌های بانظم، در همهٔ جهان مشهور و در اسلام نامبردار است. (مقدسی، بی‌تا: ج ۲، ص ۴۶۰-۴۵۶)

سمرقند نیز در سایه امنیت و آرامش به‌وجود آمد و، به‌ویژه به‌دلیل قرار گرفتن بر سر راه‌های بازرگانی به‌عنوان بندر تجاری ماوراءالنهر، اعتباری فوق‌العاده یافت و با واردات اقلام پر خریداری چون مشک و پوست، سمور و سنجاب، روباه و خدنگ و بازهای قرطاس و بردگان از ترکستان، به‌منزلهٔ مادرشهر تجارت، محل ازدحام تجار

از اقصی نقاط جهان اسلام شد. مؤلف *اشکال العالم*، به صراحت سمرقند را «مجمع بازارگانان» می نامد و می افزاید:

همه متاعها بدانجا آرند و از آنجا به شهرها برند. (جهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۷)

بدین سان، سمرقند که مقارن حکمرانی «نوح بن اسد» به عنوان یک حاکم محلی در اوایل قرن سوم به عنوان «کانون جنگجویان» و یا «گلوگاه ترک»، یادآور صبغه‌ای کاملاً نظامی بود، در قرن چهارم، از رهگذر ثبات و امنیت، به مثابه یک قطب شکوهمند فرهنگی در مقیاس‌های جهان اسلام جلوه می کند و اصطخری را وامی دارد تا بگوید:

اهل آن پیوسته بر اکتساب فضل و علم و ادب مشغول باشند چنان که با غایت جهد و طاقت، مروت و ادب را استعمال می کنند و در این باب از تمامت شهرها (ی) خراسان سابق‌اند و قصب‌الفضل ر بوده... (اصطخری، ۱۳۷۳: ۳۴۰)

مقدسی نیز بر شکوه و اعتلای شهر بدین سان صحنه می گذارد:

شهری کهن و ثروتمند و محترم و مرکزی زیبا و دلگشا و و مرفه است... آب فراوان... ساختمان‌ها بلند و استوار و پیوسته... راه برای زندگانی مرفه باز است... دانش فراوان... روستاها پرمايه، شهرک‌ها زیبا... (مقدسی، بی تا: ج ۲، ص ۴۰۱-۴۰۲)

در شهرهای فرغانه و اسفنجاب هم که مدت‌ها به علت مخاطرات مستمر ترکان «در ترکستان» محسوب می شدند، در این ایام به دلیل استقرار امنیت، تجارت به حدی رونق یافت که در منابع به عنوان «معدن بازرگانان همه جهان» از آنها یاد می شود (اصطخری، ۱۳۷۳: ۳۶۳-۳۵۹؛ *حدود العالم*، ۱۳۷۲: ۳۳۷-۳۳۴). شهر مشهور اوزکند نیز «جای بازرگانان ترک بود» (جهانی، ۱۳۶۸: ۱۹۵-۱۹۴؛ اصطخری، ۱۳۷۳: ۳۶۳). شهر طراز - «آخر حد بلاد اسلام» - محل دادوستد و معامله تجارت ترک و مشتریان مسلمان بود (جهانی، ۱۳۶۸: ۱۹۳؛ *حدود العالم*، ۱۳۷۲: ۳۴۵؛ اصطخری، ۱۳۷۳: ۳۶۰). شهر مرزی «فربر» نیز به گزارش اصطخری:

در اندرون و بیرون آن، بازارهای چند هست که به یکدیگر پیوسته و در اوقات معلوم از اطراف در بیع و شری بنده و گوسفند و جامه و غیر جمع شوند و از آنجا و نواحی آن جامه‌های با قیمت و رفیع مرتفع می‌شود و در عراق و تمامت آفاق از آن حمل می‌افتد. (اصطخری، ۱۳۷۳: ۳۳۵-۳۳۶)

بخارا — تختگاه امیران سامانی — با عنوان مشهور «مدینةالتجار» یا «شهر بازرگانان»، چنان به اوج شکوه خود می‌رسد که رودکی — پدر شعر فارسی — با سرافرازی بیان می‌دارد:

امروز به هر حالی «بغداد»، بخاراست

کجا میر خراسان است پیروزی همان جاست

(هروی، ۱۳۸۰: ۵۰)

حتی نواحی و روستاهای پیرامون آن نظیر ورخشه، وردانه، اسکجکت، تحرک تجاری قابل ملاحظه‌ای داشت که مؤلف تاریخ بخارا از آن یاد کرده است (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۸، ۲۲، ۲۴-۲۵). همچنین، شهر طواویس یکی از شهرک‌های تابعه بخارا بر شاهراه سمرقند نیز به منزله «مدینةالتجار» تلقی می‌شد:

بازارکی در سال وقتی معین از اقطار و آفاق ماوراءالنهر جمعی عظیم بدانجا آیند و خرید و فروخت بسیار کنند. (همان، ص ۱۸؛ جهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۵؛ اصطخری، ۱۳۷۳: ۳۳۵؛ حدودالعالم، ۱۳۷۳: ۳۳۰)

نرشخی، توصیفی منحصر به فرد از رونق بازار روزهای طواویس به دست می‌دهد:

هر سالی بدین بازار ده هزار کس بیش حاضر آمدی از بازرگانان و اصحاب حوائج، چنان که از فرغانه و چاچ و جای‌های دیگر بیامدندی و با منفعت بسیار بازگشتندی و بدین سبب اهل این دیبه توانگر بوده‌اند و سبب توانگری ایشان کشاورزی نبوده است. (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۸)

ولایت خوارزم واقع در جنوب دریاچه آرال و محل عبور رودخانه پر عظمت جیحون یا آمودریا، در دوره سامانی فرصتی می‌یابد تا در راه پیشرفت و آبادانی گام بردارد. مورخان و سیاحان و جغرافیدانان اسلامی، به تنوع صادرات این ناحیه از قبیل

روغن، پنبه‌دانه، پنیر، ماهی، قالی، قماش و البسه مزین و نیز خربزه خوارزم که در بسته‌بندی‌های خاص تا بغداد حمل می‌شد، اشاره دارند. تردهای آبی بین شهرها و روستاهای این اقلیم، لاجرم بر رونق مبادلات تجاری می‌افزود. خوارزم در نقطه تلاقی راه‌های تجاری چین، ایران، هندوستان، دشت‌های سبیری، جنوب روسیه و ممالک اسکاندیناوی قرار داشت. کاروان‌های بزرگ تجاری این سرزمین‌ها در خوارزم به خرید و فروش کالاهای متنوعی مبادرت می‌ورزیدند. پوست، انواع حیوانات، عسل، موم، پوشاک ازسوی بلغارهای اطراف ساکن رود ولگا، دندان ماهی، سریشم، انواع زره و شمشیر ازسوی بازرگانان اسکاندیناوی و گله‌های گاو و گوسفند و اسب ازسوی استپ‌نشینان سبیری در بازارهای خوارزم عرضه و خرید و فروش می‌شد. (← قفس اوغلی، ۱۳۷۶: ۳۹-۳۷؛ مقدسی، بی‌تا: ج ۲، ص ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۶۰؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۶۳-۶۰؛ جهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۳؛ اصطخری، ۱۳۷۳: ۳۲۶)

در این ایام، خراسان به‌عنوان یکی از «درهای ترکستان»، ارتباط تجاری گسترده‌ای با ترکستان داشت؛ که ضمن صدور کالاهای مورد نیاز قبایل ترک چون زره و جوشن و سلاح، از آنجا برده و گوسفند وارد می‌کرد. به گزارش اصطخری:

نیکوترین دواب و حیوانات درین اقلیم آن است که از نواحی بلخ می‌آورند و نفیس‌ترین بندگان آن است که از شهرهای ترکان در آن جمع می‌آید و از این اجناس از این دیار در اطراف منتقل می‌شود. (اصطخری، ۱۳۷۳: ۲۹۶)

«بلخ» نیز به‌عنوان «مدخل و بارکده» تجارت هندوستان (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۱۱). فارغ از مخاطرات پیشین ترکان که موجب می‌شد شهر از لابه‌لای «دو حصار» نفس بکشد، سرفرازانه خودنمایی می‌کند:

نگاه کن به زیبایی بلخ، خوبی جای آن، گشادگی راه‌ها، دلبازی خیابان‌ها، بسیاری شهرها، درهم پیچیدگی درختان، صافی آب، قشنگی کاخ‌ها... استواری ساختمان و شکوه و موقعیت آن، از زیبایی و ثروت در همه سرزمین‌های عجمان بی‌مانند است. غلات آن همه‌ساله دارایی بسیار بر گنجینه سلطان (سامانی) اضافه بر هزینه‌هایش می‌افزاید. (مقدسی، بی‌تا: ج ۲، ص ۴۳۸)

مرو مرکز خراسان در عصر عباسی و پایتخت طاهر بن حسین که به دلیل ناامنی و تهدیدات ترکان در عصر عبدالله بن طاهر جای خود را به نیشابور داده بود (یعقوبی، ۱۳۵۶ / ۲۵۳۶: ۵۴-۵۵؛ قدامه بن جعفر، ۱۳۷۰: ۴۲)، در سایه اقتدار آل سامان به چنان پیشرفت فرهنگی و اقتصادی رسید که طالبان علم در مدارس آن، کمک هزینه تحصیلی دریافت می کردند (مقدسی، بی تا: ج ۲، ص ۴۵۳). این شهر در کتاب *حدود العالم* - تألیف قرن چهارم - شهری بزرگ و «جایی بانعمت ... و خرم ...» که «اندر همه خراسان شهری نیست از نهاد بازار وی نیکو» (*حدود العالم*، ۱۳۷۲: ۳۰۱) ترسیم شده است. مرو چون بخارا و سمرقند، با ثبات و امنیت اهدایی حاکمیت های توانمند در شرق ایران، به چنان آرامشی رسید که «قهندز» آن به تدریج به دلیل عدم نیاز «خراب و مندرس» شد. (اصطخری، ۱۳۷۳: ۲۷۴-۲۷۳)

عصر رودکی

بنیادهای استوار امیر اسمعیل در کنار تعدیل فشارهای قبایل مهاجم کافر ترک به علت مسلمان شدن برخی از آنها و استقرار سلسله قراخانیان مسلمان در ترکستان، در عصر جانشینان وی ثمر داد و به بار نشست تا جایی که به قدرت رسیدن نصر بن احمد (۳۰۱-۳۳۱ ه. ق.) در هشت سالگی و حتی قتل پدرش احمد بن اسمعیل (۲۹۵-۳۰۱ ه. ق.)، هیچ کدام نتوانست تزلزلی بر ارکان ملک وارد کند. حکومت سی ساله نصر، به رغم شورش و عصیان هایی چون دعوی عم پدرش اسحق بن احمد در سمرقند، آشوب ابوصالح منصور پسر اسحق در نیشابور، شورش عیاران در سیستان، فرار برادرانش یحیی، ابراهیم و منصور از قهندز بخارا در غیبت وی و ایجاد طغیان عمومی در این شهر، ماجرای ماکان کاکلی و غیره، که به قول نرشخی «کار امیر سعید به اول ضعیف بود و به هر جای فتنه پدید آمدی» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۳۰)، بعدها از چنان

تثبیت امنیت در شرق ایران و توسعه فرهنگی... ۱۷۳

ثبات سیاسی و طبعاً امنیت اجتماعی برخوردار شد که سی سال دوام آورد و ستایش منابع را به همراه داشت:

امیر سعید سی و یک سال ملک بود و پادشاه عادل بود؛ و او از پدر خویش عادل تر بود و شمایل او بسیار بوده است. (همان، ص ۱۳۲-۱۳۱)

زرین کوب بر این باور است که «با آنکه در پایان عمر به بیماری سل دچار بود و عمرش به چهل سال نرسید، در ایجاد نظم و امنیت قدرت و اهتمام داشت.» (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۲۰۲). بیهقی با نگاه دقیقی صفات امیر را این گونه توصیف کرده است:

آن شیربچه، ملک زاده‌ای سخت نیکو برآمد و بر همه آداب ملوک سوار شد و بی‌همتا آمد. (بیهقی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۶۱-۱۶۰)

و جالب آنکه نصر با وجود آنکه به گفته بیهقی «شرارتی و زعارتی و سطوتی و حشمتی به افراط» داشت و «فرمان‌های عظیم می‌داد از سر خشم تا مردم از وی دررمیدند و با این همه به خرد رجوع کردی و می‌دانست که آن اخلاق سخت ناپسندیده است»، در نهایت برای تسلط به خشم خویش و پیامدهای ناگوار آن ضمن مشورت با وزیر بلعمی و مصعبی صاحب دیوان رسالت، به پیشنهاد آن دو چاره را در حضور هر چه بیشتر خردمندان در دربار خود تشخیص می‌دهد:

گفت: بازگردید و طلب کنید در مملکت من خردمندتر مردمان را و چنان عدد که یافته آید، به درگاه آرند. (همان)

همچنین، سپردن مقدرات دولت سامانی در ایام نصر بن احمد به رجالی چون ابو عبدالله جیهانی و ابوالفضل بلعمی که علاوه بر کارآمدی در عرصه دیوانسالاری، در دانش پژوهی و دانش دوستی نیز یگانه روزگار خود بودند، مجال بیشتری به شکوفایی فرهنگ زمانه داد. «ابن الندیم» در الفهرست، آثاری را به عنوان تألیفات جیهانی وزیر ذکر می‌کند (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۲۲۸)، که شاهی معتبر برای اثبات

تشخص او در عرصه فرهنگ است. گردیزی مورخ با کمترین فاصله به زمان جیهانی، درباره وی چنین داوری می کند:

ابوعبدالله جیهانی، مردی دانا بود و سخت هوشیار و جلد و فاضل، و اندر همه چیزها بصارت داشت و او را تألیف‌های بسیار است اندر هر فنی و علمی... (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۳۰)

ابوالفضل بلعمی - وزیر دیگر امیرنصر - نیز در ردیف راویان حدیث و صاحبان تألیف به شمار می‌رفت. گفته می‌شود:

این وزیر دانشمند به رودکی اعتقاد بسیار داشت و ... وی را در عرب و عجم نظیری نمی‌شناخت و بدو صله‌ها و جایزه‌های فراوان می‌بخشید. هم او بود که رودکی را به نظم کليلة و دمنه واداشت... (دبیرسیاقي، ۱۳۷۰: ۱۸-۱۷)

تعمق در فهرست درباریان امیرنصر - که اغلب آنها «یگانه روزگار بودند در همه ادوات فضل» - به آسانی می‌تواند کم‌وکیف ظهور دوره شکوهمندی را در همه سطوح توضیح دهد که رودکی سردمدار عرصه فرهنگ آن بوده است.

خود امیرنصر مترصد بود که این شکوهمندی را همواره به رخ بکشد. گفته می‌شود هنگامی که فرستادگانی از سوی امپراتوری چین برای تهدید و اخذ مالیات و باج به دربار امیرنصرین احمد در بخارا آمدند، امیر جهت نمایاندن اقتدار خود، علاوه بر به‌صاف کردن پنجاه قلاده شیر و شیربانانی با روپوش‌هایی از نمد سیاه، در مسیر حرکت سفرای چینی با اتکا به غلام سپاهیان چنان عظمتی از خود نشان داد که سفرای چینی بی‌چون و چرا به دیار خود بازگشتند. از جمله اینکه:

چهل حاجب در سر راه آنها قرار داده بود که در مقابل هر حاجب هزار غلام ترک با خفتان‌هایی از دیا و کلاه‌هایی از پوست سمور ایستاده بودند. (فقیهی، ۱۳۶۶: ۶۴۸)

با این توصیف، پذیرش این خبر که در مراسم بار امیران سامانی بیش از ده هزار غلام سپاهی به صف می‌ایستادند، چندان دشوار نیست؛ به‌ویژه اینکه راوی آن، عمادالدوله دیلمی - بنیانگذار دولت آل بویه - باشد که مدتی به‌عنوان سپاهی مزدور

تثبیت امنیت در شرق ایران و توسعه فرهنگی... ۱۷۵

در ملازمت امیرنصر سامانی بود (مسکویه، ۱۳۳۳ ق. / ۱۹۱۵ م. : ج ۶، ص ۱۲۲). ابوالفضل بلعمی - وزیر مشهور نصر بن احمد - با ارسال پیامی برای مردآویج که به تصرف ری و گرگان طمع کرده بود، ضمن به رخ کشیدن قدرت امیر سامانی، توسعه طلبی مردآویج را مانع می شود و او را به صلح وادار می کند:

من صلاح نمی بینم که تو با پادشاهی که صد هزار جنگاور از غلامان خود و بندگان پدر گرد او می گردند، نبرد کنی. (ابن اثیر، ۱۳۵۲: ج ۱۳، ص ۲۸۸-۲۸۹)

رودکی در مدیحه ای مفصل، مجذوبانه تأثیرات خود از مراسم بار «خسرو دوران» امیرنصر را باشکوه به تصویر می کشد:

یک صف میران و بلعمی بنشسته

یک صف حران و پیر صالح دهقان

خسرو بر تخت پیشگاه نشسته

شاه ملوک جهان امیر خراسان

ترک هزاران پپای پیش صف اندر

هر یک چون ماه بردو هفته درفشان...

(تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۳۲۳-۳۱۹)

با اتکا به چنین قرائن و شواهدی است که نظامی عروضی سمرقندی گوید:

اوج دولت آن خاندان، ایام ملک او بود و اسباب تمتع و علل ترفع در غایت ساختگی بود، خزائن آراسته و لشکر جرار و بندگان فرمانبردار. (نظامی عروضی سمرقندی، بی تا: ۳۱)

امیر نصر بن احمد در گرامی داشت فرهنگ نیز به منزله وارث شایسته جدش امیر اسماعیل عمل کرد، که به دلایلی چون برخورداری از فرهنگ زمانه و روابط حسنه با عالمان، از وی با عنوان «فاضل ترین امیران» یاد می شد (نسفی، ۱۳۷۸: ۶۵). جالب اینکه امیر اسماعیل را در ردیف راویان حدیث پیامبر (ص) نیز قرار می دهند

(همان، ص ۶۶-۶۵). در ارادت بنیانگذار سلسله سامانی به عالمان، همین بس که گفته شود در تشییع آنها مشتاقانه شرکت می‌جست و بر جنازه آنها نماز اقامه می‌کرد (همان، ص ۲۵۸). بی‌تردید، معافیت علما از انجام رسم «زمین‌بوس» در دربار سامانی که مقدسی از آن یاد می‌کند (مقدسی، بی‌تا: ج ۲، ص ۴۷۴)، باید در همین رفتارهای امیراسماعیل ریشه داشته باشد. متناسب با منش و مشرب فرهنگ پرورانه امیراسماعیل بوده است که گزارش زیر مجال بروز پیدا می‌کند:

اندر آن وقت که اسمعیل ابن احمد امیر خراسان بود، فقیه (ای) پیش وی درآمد و سلام گفت. امیر پیش وی برپای خاست و او را اکرام کرد. برادر او اسحق با او عتاب کرد گفت: چرا پیش وی برخاستی؟ کدام امیر بینی که در پیش رعیت برخیزد؟ امیر گفت: من نه از بهر وی برخاستم که از بهر حرمت علم برخاستم. چون شب درآمد، پیغامبر را علیه‌السلام به خواب دید که گفت: یا اسمعیل! آن دانشمند را حرمتی داشتی از بهر علم. خداوند تعالی حکم کرد تا صد سال ولایت در دست تو و خاندان تو بماند؛ و برادر تو که با تو عتاب کرد خدای تعالی حکم چنان کرد که هیچ کس از نسل وی پای در رکاب نهد. (منتخب رونق‌المجالس و بستان‌العارفین، ۱۳۵۴: ۲۱؛ نسفی، ۱۳۸۳: ۶۶؛ ابن اثیر، ۱۳۵۲: ج ۱۲، ص ۱۳۶)

باری؛ با تحقق تدریجی امنیت با شکل‌گیری حکومت‌های طاهری، صفاری و سامانی، زمینه اعتلای حیات اقتصادی و اجتماعی ایران ممکن شد و در عین حال، با به‌قدرت‌رسیدن حکام و امیرانی از این سلاله‌ها که خود اغلب در فرهنگ و معارف زمان دستی داشتند و در استمداد از تجارب اهل خرد و فرهنگ، کوچک‌ترین تردیدی به خود راه نمی‌دادند، به‌ویژه عصر سامانی مستعد می‌شود تا دوره طلایی خود را تجربه کند. دوره‌ای که در رأس تارک آن رودکی شاعر قرار می‌گیرد. شاعر نامدار، خود در مقام حق‌شناسی، این واقعیت را بدین سان یادآور می‌شود:

که را بزرگی و نعمت ز این و آن بودی مرا بزرگی و نعمت ز آل سامان بودی
(دبیر سیاقی، ۱۳۷۰: ۳۴)

کتابنامه

- ابن اثیر، عزالدین علی، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران). ۱۳۵۲. ترجمه عباس خلیلی. مجلدهای ۷، ۱۲، ۱۳. تهران: شرکت سهامی چاپ.
- ابن حوقل. ۱۳۶۶. صورة الارض (بخش ایران). ترجمه جعفر شعار. تهران: امیرکبیر.
- ابن خردادبه. ۱۳۷۰. المسالك والممالک. ترجمه حسین قره‌چانلو. تهران: نشر نو.
- ابن العبری. ۱۳۷۷. مختصر تاریخ الدول. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن قتیبه دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم. ۱۳۸۰. تاریخ خلفاء (الامامه والسیاسه)، ترجمه سیدناصر طباطبایی. تهران: ققنوس.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. ۱۳۶۶. الفهرست. ترجمه محمدرضا تجدد. تهران: امیرکبیر.
- اصطخری. ۱۳۷۳. ممالک و مسالک. ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار. تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- اقبال آشتیانی. ۱۳۶۴. تاریخ مفصل ایران. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه خیام.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ. ۱۳۶۶. ترکستان‌نامه. ترجمه کریم کشاورز. ج ۱. تهران: آگاه.
- بلاذری، احمد بن یحیی. ۱۳۷۶. فتوح البلدان. ترجمه محمد توکلی. تهران: نقره.
- بیرونی، ابوریحان. ۱۳۶۳. آثار الباقیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. ۱۳۸۵. تاریخ بیهقی. به کوشش خطیب رهبر. ج ۱. تهران: مهتاب.
- تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: معین، ۱۳۸۱؛ خاور، ۱۳۱۴.
- جوزجانی. ۱۳۶۳. منهاج سراج، طبقات ناصری. به کوشش عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد. ۱۳۶۸. اشکال العالم. ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب. تهران: آستان قدس رضوی.
- حدود العالم. ۱۳۷۲. تصحیح مریم میراحمدی، غلامرضا ورهرام. دانشگاه الزهراء (س).
- دبیرسیاقی، محمد. ۱۳۷۰. پیشاهنگان شعر پارسی. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- رضا، عنایت‌الله. ۱۳۶۵. ایران و ترکان در روزگار ساسانیان. تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۸. تاریخ مردم ایران (از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه). تهران: امیرکبیر.
- _____ . ۱۳۶۴. تاریخ مردم ایران (قبل از اسلام). تهران: امیرکبیر.
- ساندرز، ج. ج. ۱۳۶۳. تاریخ فتوحات مغول. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر. ۱۴۱۱ ق. / ۱۹۹۱ م. تاریخ الطبری (تاریخ الامم والملوک). مجلدهای ۴ و ۵. بیروت: دارالکتب العلمیه.

فرای، ریچارد. ۱۳۶۵. بخارا، دستاورد قرون وسطی. ترجمه محمود محمودی. تهران: علمی و فرهنگی.

_____ . ۱۳۷۵. عصر زرین فرهنگ ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.

فقیهی، علی اصغر. ۱۳۶۶. آل بویه. تهران: صبا.

قدامه بن جعفر. ۱۳۷۰. کتاب الخراج. ترجمه حسین قره‌چانلو. تهران: البرز.

قفس اوغلی، ابراهیم. ۱۳۷۶. تاریخ دولت خوارزمشاهیان. مترجم: داود اصفهانیان. تهران: گستره.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی... ۱۳۶۳. تاریخ گردیزی (زین الاخبار). تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

گروسه، رنه. ۱۳۷۹. امپراطوری صحرانوردان. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. ۱۳۶۵. التنبيه والاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.

_____ . ۱۳۶۰. مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج

۲. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مسکویه، ابی علی احمد بن محمد. ۱۳۳۳ ق. / ۱۹۱۵ م. تجارب الامم. ج ۶. مصر: شركة التمدن الصناعیه.

مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. بی تا. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. ترجمه علینقی منزوی. ج ۲. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.

مقدسی، مطهر بن طاهر. ۱۳۷۴. آفرینش و تاریخ. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. ج ۲. تهران: نشر آگه.

منتخب رونق المجالس و بستان العارفین. ۱۳۵۴. تصحیح احمد علی رجائی. دانشگاه تهران.

میرخواند، محمد بن خاوندشاه. ۱۳۷۵. روضة الصفا. تهذیب و تلخیص: عباس زریاب خوئی. ج ۲. تهران: علمی.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. ۱۳۶۳. تاریخ بخارا. تصحیح مدرس رضوی. تهران: توس.

نسفی، نجم الدین. ۱۳۷۸. القند فی ذکر علماء سمرقند. تحقیق یوسف الهادی. تهران: نشر میراث مکتوب.

نظامی عروضی سمرقندی. بی تا. چهار مقاله. به کوشش قزوینی. تهران: اشراقی.

هروی، جواد. ۱۳۸۰. تاریخ سامانیان (عصر طلایی ایران بعد از اسلام). تهران: امیرکبیر.

یاقوت حموی. ۱۳۸۱. معجم الادباء، ترجمه عبدالمحمد آیتی. ج ۱. تهران: سروش.

تثبیت امنیت در شرق ایران و توسعه فرهنگی ... ۱۷۹

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. ۱۳۵۶ / ۲۵۳۶. *البلدان*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب.

_____ . ۱۳۶۸. *تاریخ یعقوبی*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. ج ۲. تهران: علمی

و فرهنگی.